

زیجر

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال هشتم / شماره اول / پیاپی ۱۴ / بهار - تابستان ۱۴۰۱

نقش شهود قلبی در حصول تصور صحیح از مسئله^۱

مهدی ذوالقدر^۲

چکیده

انسانی که از استدلال برای شناخت حقیقت استفاده می‌کند، باید برای تصدیق و پذیرش مفاد هر استدلالی، ابتدا طرفین و اجزای آن را به صورت صحیح تصور کند. شهود قلبی از جمله اموری است که در رسیدن فاعل شناسا به تصور صحیح مؤثر است. عقل تصورکننده مسئله با شهود قلبی چه ارتباطی دارد؟ شهود قلبی چه ویژگی‌ای دارد که چنین قابلیت‌هایی در عقل ایجاد می‌کند؟ ابتدا می‌بایست به تبیین اهمیت و جایگاه تصویر صحیح از مسئله پردازیم و اشاره کنیم که عقل نسبت به فهم واقعیت دارای مراتب است و این شهود قلبی است که مرتبه عقل را ارتقا می‌دهد و آن را منور به نور کشف می‌کند. آنگاه عقل به تبع ادراک قلبی، که نوعی علم حضوری است، تصویر صحیحی از واقعیت به دست می‌آورد. نکته اصلی این دستاورد شهود قلبی را باید در حضوری بودن آن دانست، که البته با تصویری که علم حصولی صرف از مسئله می‌دهد، بسیار متفاوت است. به عبارتی دیگر، شهود چشم و گوش فیلسوف را تیز کرده، توجه او را به نقاطی از مسئله جلب می‌کند که تا حال مغفول بوده است.

کلیدواژه‌ها

شهود قلبی، تصور صحیح، عقل، علم حضوری، استدلال.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۲؛ کد: 20.1001.1.24764302.1401.8.1.6.9.dor

۲. دانش‌آموخته سطح سه فلسفه اسلامی، حوزه علمیه قم (mhasani1414@yahoo.ir)

۱. مقدمه

برای فلاسفه، اهمیت فهم درست کمتر از استدلال نیست و حتی برخی تصور درست مسئله را از تصدیق آن مهم‌تر دانسته‌اند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق: ۱۱۱؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۸۷). اساساً تصور نادرست مسئله، راه تصدیق آن را سد می‌کند. تا کسی مسئله را به درستی تصور نکند، از رسیدن به پاسخ صحیح عاجز خواهد بود؛ لذا یک متفکر پیش از هر تلاش علمی برای رسیدن به پاسخ صحیح، می‌بایست سعی خود را بر تصور صحیح مسئله متمرکز کند. همان‌طور که یک شکارچی ابتدا باید هدف خود را خوب و درست نشانه بگیرد تا بتواند آن را شکار کند و بهترین ابزارهای شکار نیز بدون نشانه‌گیری صحیح نمی‌توانند صیاد را در رسیدن به هدف یاری کنند. فیلسوف هم ابتدا باید دنبال اموری همچون برهان، تمثیل، آموزه‌های وحیانی، و کشف و شهود بگردد تا در دستیابی به این تصویر صحیح به او کمک کنند. کشف و شهود دستاوردهای زیادی برای فیلسوفان دارد که یکی از آن‌ها، ایجاد توجه کامل و صحیح نسبت به مسئله است. به عبارتی دیگر، با شهود، مسئله برای عقل واضح می‌شود. برای پاسخ به این سؤال که عقل تصورکننده مسئله با شهود قلبی چه ارتباطی دارد؟ و اینکه عقل به کمک شهود به چه کمالی دست می‌یابد که می‌تواند توجه و تصویر صحیحی از مسئله پیدا کند؟ یا اینکه در شهود قلبی چه ویژگی و حیثیتی نهفته است که چنین توانی در عقل ایجاد می‌کند؟ باید ابتدا به تبیین اهمیت و جایگاه تصویر صحیح از مسئله پردازیم و سپس درباره شهود و مراتب آن و همچنین درباره نحوه ارتباطش با عقل شواهدی از کتب فلاسفه و عرفای اسلامی بیاوریم.

۲. اهمیت تصور صحیح مسئله

محدود بودن مفاهیم الفاظ و کلمات از طرفی، و انس اذهان با مفاهیم حسی و مادی از طرف دیگر، کار تفکر و تعمق در مسائل ماوراءالطبیعی را دشوار می‌سازد. ذهن برای اینکه آماده تفکرات ماوراءالطبیعی شود باید مراحل از تجرید را طی نماید. به عبارتی دیگر، عقل، برخلاف دل، بیشتر با مفاهیم و تصورات و الفاظ و کلمات سروکار دارد و همین کار را دشوارتر می‌سازد؛ زیرا وارد کردن معانی ماوراءالطبیعی به محدوده مفاهیم و تصورات عادی و ریختن آن‌ها در قالب الفاظ و کلمات کاری شبیه گنجاندن دریا در کوزه است. بی‌شک ظهور معانی و مفاهیم حکمت الهی در سطح تعقلات فلسفی، ظرفیت ذهنی و گنجایش فکری خاصی ایجاد می‌کند که با ظرفیت ادبی یا فنی یا طبیعی یا ریاضی کاملاً متفاوت است؛ یعنی ذهن باید در یک بُعد و جهت خاص وسعت یابد تا ظرفیت این‌گونه اندیشه‌ها را پیدا کند (مطهری، ۱۳۸۵ب: ۸۹۸).

برای فلاسفه، اهمیت فهم درست کمتر از استدلال نیست و حتی برخی تصور درست مسئله را از

نقش شهود قلبی در حصول تصور صحیح از مسئله ۷۵

تصدیق آن مهم‌تر دانسته‌اند: «آنچه بیشترین کار را در فلسفه می‌کند، فهم صحیح و همه‌جانبه امور است. وقتی چنین فهمی روی دهد، آنگاه فلیسوف به درستی می‌تواند از آن امر، با همه ظرایف و سطوح و لایه‌هایش، تحلیل و استدلال ارائه کند» (یزدان‌پناه، ۱۳۹۶: ۷۱). اساساً تصور نادرست مسئله راه تصدیق آن را سد می‌کند؛ مثلاً ممکن است شخصی گزاره بدیهی «الکل اعظم من الجزء» را بشنود و آن را تصدیق نکند؛ به دلیل آنکه با خود فکر می‌کند که این گزاره، با مثال آفتابه نقض می‌شود؛ چون لوله آفتابه که جزئی از آن است، ممکن است بزرگ‌تر از خود آفتابه باشد. در اینجا باید شخص را ملتفت کرد که جزء، هر قدر امتداد داشته باشد، باز از کل کوچک‌تر است. بنابراین تصور غلط موضوع و محمول موجب پدید آمدن شبهه، و شبهه مانع پذیرش گزاره صادق می‌شود. استاد مطهری در توضیح این نکته می‌گوید:

در بعضی مسائل، اشکال عمده در طرح صحیح خود مسئله است که مسئله از اول صحیح طرح شود و اغلب مسئله به صورت صحیحی طرح نمی‌شود؛ یعنی یک آدم متفکر از اول مسئله را به یک شکل ناصحیحی طرح می‌کند، بعد هم بیست سال رویش کار می‌کند و به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ چون از اول صحیح طرح نکرده است. می‌گویند مسائل فلسفی یک تفاوتی که با سایر مسائل دارد، همین است که باید خوب تصور شود. انسان اگر بتواند مسئله را خوب طرح کند، پیدا کردن راه حل برایش آسان است. لغزشگاه مسئله همین جاست که اکثر اشتباهات، ایرادها، اشکال‌ها، شک‌ها، شبهه‌های افراد از تصور ناصحیح مسئله است. وقتی که وارد بحثشان می‌شوید، می‌بینید یک چیزی را پیش خودشان فرض و تصور کرده‌اند، بعد هم شک‌ها، شبهه‌ها و ایرادها را روی همان مفروض خودشان بنا کرده‌اند (مطهری، ۱۳۸۵ الف: ۱۵).

علامه طباطبایی (۱۳۶۴: ۶۴) نیز در همین رابطه نوشته‌اند: «خوب سؤال کردن، نیمی از درک حقیقت است». اساساً نداشتن تصویر صحیح، منشأ شک و شبهه است و در مقابل، تصور درست داشتن از مسئله در تصدیق آن مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند. به عبارتی دیگر، دو نوع فهم درباره مسئله فلسفی وجود دارد: فهم پیش از استدلال و فهم پس از استدلال. گاهی در بحث‌های فلسفی، چنان‌که شایسته است به فهم مقدم بر استدلال توجه نمی‌شود و اهمیت آن مغفول می‌ماند. برای ارائه نظر صائب درباره هر مسئله‌ای باید صورت آن کاملاً واضح باشد. فهم مقدم بر استدلال، واضح بودن صورت مسئله و روشن بودن جوانب آن است (یزدان‌پناه، ۱۳۹۵: ۲۳۵)؛ یعنی پیش از تصدیق و اثبات مسئله‌ای فلسفی، باید فهمی دقیق و نیکو از آن روی داده باشد. اگر این فهم، دقیق باشد، مسئله به سرعت اثبات می‌شود. اگر فهم مقدم بر استدلال به درستی تحقق نیابد، طبیعی است که استدلال و تثبیت درست و دقیق نیز به دست نخواهد آمد. یکی از امتیازات ملاصدرا عرضه تصویر درست از

مسئله است و از همین روست که به خوبی از عهده تثبیت مباحثی همچون تشکیک خاصی، حرکت جوهری، وجود فقری، و وحدت حقه برمی آید.

بعد از روشن شدن اهمیت تصور صحیح، نوبت به تبیین معنای شهود قلبی می‌رسد. برای این کار ابتدا می‌بایست به مراتب شهود اشاره کنیم و سپس به نقش مرتبه قلبی آن در حصول تصور صحیح از مسئله پردازیم.

۳. مراتب شهود

۱-۳. شهود حسی

شهود که همان علم حضوری است، مراتبی دارد. یکی از مراتب آن، علم به محسوسات است. براساس قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی» ارتباط نفس با بدن و محسوسات، با نوعی علم حضوری همراه است که به آن شهود حسی می‌گویند. حقیقت نفس، یک حقیقت واحد گسترده است که دارای شئون متعددی همچون قوای ادراکی عقلی، خیالی و حسی است و در مرتبه تک تک شئون خود، حضور وجودی دارد و در موطن هریک از آنها احکام و وظایفشان را به انجام می‌رساند؛ بنابراین نفس در تمام بدن حاضر است و این ارتباط چنان قوی است که می‌توان گفت نفس با بدن در موطن بدن متحد است، به گونه‌ای که این بدن، بدن متروح و آن روح، روح متجسد و متجسم است. همین امر عامل ارتباط حضوری نفس با بدن شده است و همین ارتباط نزدیک است که سبب تأثر بدن از نفس و نفس از بدن می‌گردد. از این رو، وقتی دست انسان زخمی می‌شود و بین سلول‌های پوستی فاصله می‌افتد و دست دچار درد می‌شود، نفس در همان موطن زخم حاضر است و درد را در همان‌جا احساس می‌کند.

موجود خردمند آگاه، در هر حوزه‌ای، اگر ارتباط حضوری بیابد، به اندازه قوت آن، آنچه را با آن ارتباط دارد، ادراک می‌کند. در شهود حسی، کنه شیء یافت نمی‌شود. به همین سبب در این مرتبه از شهود، تأکیدی بر ایجاد تصور صحیح از مسئله وجود ندارد. برخلاف مراتب دیگر که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

۲-۳. شهود عقلی

در تحلیل‌های رسمی، اغلب از شهود عقلی سخن نگفته‌اند، اما در واقع همه فیلسوفان ناخودآگاه از این شهود برخوردارند. شهود عقلی دریافت مستقیم عقل است، به نحو علم حضوری. معمولاً ادراک عقلی را تنها در دایره علم حصولی مطرح می‌کنند و بیشتر، سخن از عقل حصولی و کلی‌یاب



نقش شهود قلبی در حصول تصور صحیح از مسئله

است، اما می‌توان افزون بر آن، عقل شهودی را هم مطرح نمود؛ به این صورت که عقل در موطن شهود حسی یا شهود قلبی حاضر است و ادراکاتی مناسب خود دارد؛ مثلاً عقل می‌تواند در دل ادراک شهودی حسی، وجود و وحدت شیء را در خارج بیابد. بر این اساس، برای یافتن «علیت»، به چیز دیگری نیاز نداریم. همین که می‌بینیم با چرخش دست، کلید هم چرخید، عقل به علیت پی می‌برد. عقل رابطه علیت میان دست و کلید را به نحو شهودی درک می‌کند (یزدان‌پناه، ۱۳۹۵: ۱۲۶). براساس قاعده فلسفی «النفس فی وحدتها کل القوی»، در همان موطن حس، عقل نیز حاضر است و ادراکاتی از جنس ویژه خود دارد؛ یعنی در همان موطن شهود حسی، حقایقی هست که جز با شهود عقل درک‌شدنی نیستند. ما در توضیح اقسام تصور، به محدودیت‌ها و ضعف‌های این مرتبه از شهود به صورت تفصیلی اشاره خواهیم کرد. اکنون به توضیح مرتبه شهود قلبی می‌پردازیم.

۳-۳. شهود قلبی

عارفان درباره شهود قلبی به تفصیل سخن گفته‌اند و در فلسفه اسلامی نیز این مرتبه از شهود پذیرفته شده است. ایشان در تبیین شهود قلبی می‌گویند در ورای قوه عقل، قوه دیگری به نام قلب داریم که در آن، حقایق به صورت کلی و معقول دریافت نمی‌شوند، بلکه آدمی آن‌ها را با قلب یا جان به طور جزئی و متشخص می‌یابد. در تعبیرهای دینی نیز آمده است که قلب چشم و گوش دارد که با آن‌ها می‌بیند و می‌شنود (کلینی، ۱۳۶۲: ۲۶۷). به نظر می‌رسد تعبیر شاعران عارف در باب صدای هاتف غیبی نیز به همین شهود قلبی ناظر است؛ زیرا کسی صدای آن هاتف را با این گوش سر نمی‌شنود؛ چون او می‌شنود و دیگری نمی‌شنود. همچنین تمثالات برخی مثل شیخ اشراق که می‌گوید من عالم مثال یا عالم عقل را دیدم، از نوع شهودات قلبی است؛ یعنی این امور از عقل یا شهود عقلی برنخاسته‌اند، بلکه در جان یا قلب ریشه دارند. شهود قلبی، از عقل و شهود عقلی بالاتر است؛ همان‌گونه که عقل، از حس و خیال فراتر است. محققان اشراقی معتقدند شهود قلبی، حقایقی را آشکار می‌کند که اکثریت توان دیدن آن‌ها را ندارند؛ چون به حدّ تلطیف روح و صفای قلب نرسیده‌اند. رسیدن به این مقام، ریاضت و کنار زدن زنگارهای قلبی و نیل به صفای فطری و باطنی می‌طلبد. شیخ اشراق بر این نکته تأکید ویژه‌ای دارد (شیخ اشراق، ۱۳۷۵: ۲۲۵). فلاسفه دیگری همچون ابن‌سینا و ملاصدرا نیز وجود راهی برای کشف واقع به نام شهود را پذیرفته‌اند و در دستگاه فلسفی خود درباره آن تحلیل‌هایی عرضه کرده‌اند؛ گرچه در این زمینه اختلافاتی در باب اقسام آن دارند. مثلاً بعضی شهود را منحصر به قلب می‌دانند و برخی همچون شیخ اشراق، ادراک حسی را نیز در زمره مشاهدات برمی‌شمارند (سهروردی، ۱۳۷۲: ۵۰۳). در نگاه یزدان‌پناه نیز شهود عقلی با مبانی ملاصدرا قابل تصور است (یزدان‌پناه، ۱۳۹۵: ۱۲۶).

۲۳۵). در هر حال موضوع این نوشته تبیین نقش شهود قلبی در ایجاد توجه صحیح به مسئله است؛ از این رو در ادامه سخن، این قسم از اقسام شهود را دنبال خواهیم کرد.

۴. مراتب حقیقت

موضوع این مقاله، تبیین نقش شهود قلبی در به دست آوردن تصور صحیح است. سخن از مسئله و تصویر صحیح، جهت بحث را به سمت علم حصولی و حکایتگری از واقعیت می‌برد، اما باید توجه داشت که حاکی و محکی همواره ارتباطی دوسویه دارند. همان‌گونه که حاکی از ویژگی‌های محکی حکایت می‌کند، اوصاف و ویژگی‌های محکی و حقیقت نیز، در چگونگی شکل‌گیری تصویر نزد فاعل شناسا مؤثر است.

یکی از ویژگی‌های واقعیت، که اشاره به آن تأثیر زیادی در روشن شدن چگونگی شکل‌گیری تصویر نزد فاعل شناسا دارد و فلاسفه صدرایی همواره بر آن تأکید داشته‌اند، مراتب داشتن و مشکک بودن آن است. مراتب عالی هستی، دارای وجودی شدید و مراتب پایین دارای وجودی ضعیف‌اند. درک مراتب عالی وجود امری آسان نیست و نیازمند انواع ریاضت علمی و عملی است؛ لذا مراتب عالی وجود برای انسان‌ها، غالباً امری مخفی و پنهان محسوب می‌شود و آنان اساساً بیشتر اوقات به درک ظاهر عالم اکتفا کرده، از باطن آن غافل‌اند. توجه به این نکته که ما با ظاهری روبرویم و همواره در پی این ظاهر، باطنی عمیق وجود دارد، یاریگر ما در دستیابی بهتر به حقیقت خواهد بود. تشکیک عالم نسبت به فاعل شناسا را می‌توان چنین توصیف کرد که برخی از مراتب حقیقت عیان و ظاهرند و برخی دیگر نهان و پنهان. اگر محکی واقعیتی ساده و عیان باشد، مسئله آن نیز برای همه آسان و قابل فهم خواهد بود، اما اگر محکی حقیقتی پیچیده و نهان باشد، طبعاً مسئله آن نیز سخت و غامض خواهد بود. ملاصدرا در این باره می‌گوید:

أن مقتضى البرهان الصحيح مما ليس إنكاره في جيلة العقل السليم من الأمراض والأقسام
الباطنة نعم ربما يكون بعض المراتب الكمالية مما يقصر عن غورها العقول السليمة لغاية
شرفها وعلوها عن إدراك العقول لاستيطانها في هذه الدار وعدم مهاجرتها إلى عالم الأسرار
(ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳۲۱).

پس نباید همه مسائل فلسفی را در یک سطح و اندازه در نظر گرفت، بلکه مسائل فلسفی با توجه به مراتب حقیقت، دارای اقسامی‌اند.

۱. به تحقیق که نهاد هیچ عقل سلیم از امراض درونی، مقتضای برهان صحیح را انکار نمی‌کند، اما همین عقل‌های سلیم، از درک بعضی مراتب عالی و کمال، به دلیل علو و شرافت آن‌ها نسبت به ادراک عقول، عاجزند؛ زیرا وطن این عقول در این دار ظاهر و آشکار است و مهاجرتی به عالم اسرار نداشته‌اند.

نقش شهود قلبی در حصول تصور صحیح از مسئله ۷۹

اساساً نه حقیقت بسیط است و نه فاعل شناسا، بلکه هردو امری مشکک و ذومراتب‌اند. فهم و درک یک حقیقت، امری دقیق و پیچیده است. انسان‌ها برای ادراک یک حقیقت، معمولاً توجهی لحظه‌ای به سطح و ظاهر حقیقت می‌کنند. حال آنکه برای شناخت کامل حقیقت باید هم توجه کامل و تفصیلی باشد و هم پرده‌های حقیقت به صورت کامل کنار رفته باشد و لایه‌های باطنی دیده شده باشد. چه بسیار اتفاق می‌افتد که شخص اساساً توجه عمیق ندارد و چه بسیار اتفاق می‌افتد که شخص توجه عمیق دارد، ولی حقیقت برای او رخ نمی‌نماید.

در شهود حسی لایه‌های ظاهر، در شهود عقلی لایه‌های پنهان و در شهود قلبی لایه‌های پنهان‌تر و کُنه اشیا درک می‌شوند. کاری که در شهود قلبی اتفاق می‌افتد دو جهت دارد: از یک طرف شخص مشاهده‌کننده از اعماق و با تمام وجودش، متوجه و مرتبط با حقیقت می‌شود و نه با بخشی از وجودش و از طرف دیگر شیء مورد نظر بتمامه در مرئی و منظر شخص مشاهده‌کننده قرار می‌گیرد (نوعی وحدت و یکی شدن).

در فرایند شناخت، باید به این نکته توجه داشت که هم حقیقت مشکک است و هم توجه فاعل شناسا شدید و ضعیف است.

۵. اقسام تصور

با توجه به دو سؤال قلبی، نتیجه می‌گیریم که تصور نیز نسبت به مرتبه شهود و مرتبه واقعیت تقسیم‌پذیر است. به عبارتی دیگر، تصور و تصدیق یک مسئله کار قوه عقل انسان است؛ همان‌طور که کشف و شهود یک واقعیت، مربوط به دریافت‌های قلب آدمی است. برخلاف تصور ابتدایی، عقل همه اندیشمندان و فیلسوفان در یک مرتبه و درجه از کمال و نقص قرار ندارد؛ چراکه ما شاهد نوعی تفاوت و اختلاف در مواجهه و نحوه تصور آنان نسبت به انواع مسئله‌ایم که در حقیقت به مرتبه عقل ایشان بازمی‌گردد؛ یعنی چنین نیست که هر فیلسوف و اندیشمندی که با مسئله‌ای مواجه می‌شود، لزوماً با دیگر دانشمندان، در یک مرتبه از کمال عقلی قرار گرفته باشد. بعضی از اندیشمندان با عقلی ضعیف با مسئله مواجه می‌شوند و به همین دلیل تصویر نادرستی نیز از مسئله خواهند داشت و بعضی دیگر با عقلی تکامل‌یافته به سراغ مسئله می‌روند و در نتیجه تصویر کامل‌تری از آن خواهند داشت. هر مرتبه‌ای از این مراتب عقل، در نحوه مواجهه با مسئله احکام و ویژگی‌های خاص خود را دارد (سبزواری، ۱۳۶۹-۱۳۷۹: ۱۶۹-۱۷۲) و در نتیجه، تصور مسئله نیز به تبع مرتبه عقل متفاوت خواهد بود که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

۱-۵. تصورات عقل موهوم

گاهی عقل فیلسوف مشوب به وهم است؛ یعنی وهم در جای عقل می‌نشیند و نتیجه فعالیت

فلسفه‌ورزی در حدّ احکام و هم ظاهر می‌شود و تصورات و استدلال‌های فراهم‌آمده در این مسیر نیز مغالطه‌ای خواهند بود. عقل مشوب به وهم در برخی مواقع حتی در موطن حقایق ساده نیز نمی‌تواند به‌خوبی به حقیقت دست یابد و گاه در برابر حق موضع می‌گیرد و علیه حقیقت استدلال‌هایی مغالطه‌ای برمی‌سازد.

۲-۵. تصورات عقل غیرمنوّر

عقل سلیم، از شبهه، امور وهمی و مغالطه در امان است. این عقل معتبر است و ما را به واقع می‌رساند و می‌تواند نسبت به بسیاری از مسائل ساده، مثل امور بدیهی و ضروری، تصویر درستی داشته باشد و آن‌ها را تصدیق کند، اما نمی‌تواند به‌تنهایی به برخی شهرهای هستی سفر کند و باید در این سفر از کشف و شهود مدد بگیرد. ما این سویم و حقایق ماورا پیچیده و غامض‌اند و برای ما مأنوس نیستند. پیشتر، سخن ملاصدرا در این باره را نقل کردیم. او در ادامه از قول ابوحامد غزالی می‌گوید حقایقی در عالم وجود دارد که عقل سلیم به‌تنهایی آن‌ها را درک نمی‌کند و نسبت به آن‌ها دارای قصور و نقصان است:

قال الشيخ الفاضل الغزالی اعلم أنه لا يجوز في طور الولاية ما يقضى العقل باستحالته نعم يجوز أن يظهر في طور الولاية ما يقصر العقل عنه بمعنى أنه لا يدرك بمجرد العقل و من لم يفرق بين ما يحيله العقل و بين ما لا يناله العقل فهو أخص من أن يخاطب فيترك و جهله ١ (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳۲۱).

این ادعا که عقل سلیم نسبت به درک حقایق غامض و پیچیده دارای ضعف و نقصان است، نیاز به توضیح دارد تا روشن شود که وقتی می‌گوییم عقل در ادراک بعضی امور از واقعیت دارای قصور است، دقیقاً مرادمان از این قصور چیست و ناظر به کدامین حیثیات ادراکات عقلانی است؟

- ضعیف بودن معرفت از راه لوازم و آثار

روشن است که برهان حجت است و به واقع می‌رساند و امر نادیده مجهول با استدلال دیده و معلوم می‌گردد؛ یعنی راه استدلال باز است و نتیجه آن قابل پیروی و معتبر است، ولی با استدلال، تنها می‌توان از راه لوازم و آثار شیء بدان راه یافت، نه از راه خود شیء. ملاصدرا در این باره گفته است:

۱. غزالی گفته است بدان که در عالم ولایت، تحقق آنچه عقل به محال بودن آن حکم می‌کند، جایز نیست، اما جایز است که چیزی ظاهر شود که عقل از درک آن قاصر است؛ به این معنا که به خودی خود نمی‌تواند آن را درک کند و البته کسی که بین آنچه عقل به محال بودنش حکم می‌کند و آنچه عقل به آن دسترسی ندارد، فرق نگذارد، قطعاً پست‌تر از آن است که مورد خطاب قرار بگیرد؛ پس او را با جهلش رها کن.



نقش شهود قلبی در حصول تصور صحیح از مسئله

آن حقیقة الوجود وکنهه لا يحصل فی الذهن و ما حصل منها فیہ أمر انتزاعی عقلی و هو وجه من وجوهه والعلم بحقیقته یتوقف علی المشاهدة الحضوریة^۱ (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۶۱).

پس ذهن قابلیت تحصیل حقیقت اشیا را ندارد و معرفت به وجود خارجی از راه لوازم و آثار، معرفت ضعیفی است. برخلاف شهود که خود شیء را مکشوف می‌سازد. مکاشفه دیدن خود شیء است، اما استدلال این‌گونه نیست.

- معرفت عقل غیرمنور دیدن از راه دور و در هوای غبارآلود است.

ملاصدرا در فضای وجودی خویش تحلیلی دارد که سودمند است و به قصور عقل عادی اشاره می‌کند. او می‌گوید فیلسوف با دیدن اشیا مادی به حقایق کلی آن‌ها، که ارباب انواع‌اند، منتقل می‌گردد و به آن‌ها دست می‌یابد، اما چون از راه دور و در هوای غبارآلود می‌بیند، مفهومی قابل‌صدق بر افراد متعدد و مبهم فراچنگ می‌آورد. برخلاف عارف که حقایق عقلی کلی را از نزدیک مشاهده می‌کند و به همین دلیل آن‌ها را بدون ابهام می‌یابد و می‌فهمد که این حقایق تشخص عقلی و کلیت سعی دارند. پس تفاوت دیدن فیلسوف با دیدن عارف این است که اولی از دور و دومی از نزدیک است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۲۸۸-۲۸۹؛ همو، بی‌تا: ۱۳۰). با این تحلیل ملاصدرا به آسانی تثبیت می‌کند که عقل عادی ضعیف‌تر از عقل منور است که در ادامه به آن خواهیم رسید.

- عدم دستیابی عقل غیرمنور به شناخت اکتناهی اشیا

فیلسوفان بیان کرده‌اند که آنچه سبب دارد، تنها از راه شناخت سببش به‌درستی شناخته می‌شود. بسط این سخن چنین است که برای شناخت حقیقت هر شیء دارای سبب، باید به محضر مبادی عالی آن راه یافت و آن را مشاهده کرد. این همان شیوه‌ای است که عارفان برای شناخت اشیا در پیش می‌گیرند. بنابراین از آنجا که عقل تنها از راه لوازم و آثار می‌تواند شناخت ضعیفی به دست آورد، از شناخت اکتناهی اشیا عاجز است. در عوض، مرتبه مکاشفه عارفان در افاده یقین، از مرتبه برهان عقلی برتر است؛ چنان‌که صدرالمتألهین در اسفار آورده است:

فمرتبة مکاشفاتهم فوق مرتبة البراهین فی إفادة الیقین بل البرهان هو سبیل المشاهدة فی الأشياء التي یكون لها سبب إذ السبب برهان علی ذی السبب وقد تقرر عندهم أن علم الیقینی بذوات الأسباب لا یحصل إلا من جهة العلم بأسبابها^۲ (ملاصدرا، ۱۹۸۱م: ۳۱۵).

۱. حقیقت وکنه وجود در ذهن حاصل نمی‌شوند و البته آنچه در ذهن حاصل می‌شود صرفاً یک امر انتزاعی است که نهایتاً وجهی از وجوه آن شیء است. علم به حقیقت وجود به مشاهده حضوری وابسته است.

۲. پس مرتبه مکاشفات عارفان در به دست آمدن یقین فراتر از مرتبه براهین است، بلکه برهان راه مشاهده است در اشیا که دارای سبب‌اند؛ زیرا سبب خودش برهانی است بر صاحب سبب، در حالی که برای آنان مشخص است که علم یقینی به صاحب سبب به دست نمی‌آید، مگر به وسیله علم به اسبابشان.

۳-۵. تصورات عقل منور

منور شدن عقل یعنی فراهم شدن زمینه فهم درست و درک مناسب از حقایق برتر و پیچیده، که عقل به خودی خود توان فهم و درک آن‌ها را ندارد. ملاصدرا حقایق پیچیده را چنین توصیف می‌کند:

و اعلموا أنّ المباحث الإلهية والمعارف الربانية في غاية الغموض، دقيقة المسلك، لا يقف على حقيقتها إلا واحد بعد واحد، ولا يهتدى إلى كنهها إلا وارد بعد وارد؛ فمن أراد الخوض في بحر المعارف الإلهية والتعمق في الحقائق الربانية، فعليه الارتياض بالرياضات العلمية والعملية واكتساب السعادات الأبدية، حتى يتيسر له شروق نور الحق و تحصيل ملكة خلع الأبدان والارتقاء إلى ملكوت السماء. و لذلك قال المعلم الأول، أرسطاطاليس الفيلسوف «من أراد أن يشرع في علومنا فليستحدث لنفسه فطرة أخرى»؛ لأن العلوم الإلهية مماثلة للعقول القدسية، فإدراكها يحتاج إلى تجرد تام و لطف شديد؛ و هو «الفطرة الثانية»، إذ أذهان الخلق في أول الفطرة جاسية كثيفة^۱ (ملاصدرا، ۱۳۸۷: ۹).

وقتی که عقل منور شد، فعالیت فلسفی درباره این‌گونه حقایق برتر و ساحت‌های باطنی هستی برایش فراهم می‌شود. آنچه سخن گفتن از نورانیت عقل را موجه می‌سازد، قاعده صدرایی «النفس فی وحدتها کل القوی» است؛ برای نمونه، هنگامی که نفس شهود حسی دارد، عقل نیز در همان موطن حس حاضر است. نفس که در موطن حس به ادراک حسی مشغول است، تمام جهات خود را نیز همراه دارد که یکی از آن‌ها عقل است. عقل قوه‌ای ادراکی و شعوری است و بنابراین حضورش در هر موطنی، حضوری ادراکی است. اگر در موطن شهود نفس، عقل نیز حاضر باشد، ادراک متناسب با خود را خواهد داشت. در موطن شهود حسی، حقایقی هست که جز با ادراک عقلی درک نمی‌شوند. ابن‌سینا در این باره گفته است حس حیوان وهمانی است و حس انسان عقلانی (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق: ۱۴۸، ۱۶۲) و همین سبب شده است عده‌ای از اندیشمندان مکتب صدرایی، قسمی دیگر به نام «شهود عقلی» برای شهود قائل شوند (یزدان‌پناه، ۱۳۹۵: ۱۴۶).

با توجه به این مثال، اکنون می‌گوییم عقل در دل شهود قلبی نیز به ادراک مخصوص خود می‌پردازد؛ از این رو که هر قوه بالاتر، تمام قوای پایین‌تر را در خود دارد. البته این تحلیل از آن

۱. بدانید که مباحث الهی و معارف ربانی در نهایت سختی و نهایت دقت است. واقف نمی‌شود بر حقیقت آن مگر یکی بعد از یکی. هدایت نمی‌شود به کنه آن مگر واردشونده‌ای بعد از واردشونده‌ای. پس هر کس خواهان قرار گرفتن در دریای معارف الهی و عمیق شدن در حقایق ربانی است، باید به ریاضت‌های علمی و عملی پردازد و سعادت‌های ابدی را کسب کند، تا اشراق نور حق و تحویل ملکه خلع بدن و ارتقا به ملکوت آسمان برای او میسر شود. به همین دلیل ارسطو، معلم اول، گفت: «هرکس می‌خواهد کسب علوم ما را آغاز کند، باید برای خودش فطرت دیگری ایجاد کند»؛ زیرا علوم الهی مماثل عقول قدسیه است و ادراکشان به تجرد تام و ظرافت شدید احتیاج دارد و این همان فطرت دوم است؛ زیرا ذهن‌های مردم در ابتدای ایجادشان شلوغ و مشوش است.



نقش شهود قلبی در حصول تصور صحیح از مسئله

ملاصدراست. از نگاه او، خیال حس را در خود دارد و عقل نیز مشتمل بر خیال و حس است، اما قوه عاقله، مانند قوه برتر، در موطن سمع، به عنوان قوه فروتر تنزل کرده، در آن به کار مشغول می‌شود. از این رو، سمع انسان، سمع عقلانی است، اما قوه فروتر، خود به قوه برتر راه نمی‌برد، بلکه در قوه برتر تمام قوای مادون به شکل برتر وجود دارند و به کار ویژه خود مشغول‌اند.^۱ به عبارتی دیگر، همان‌گونه که وقتی قوه برتر عقلی خود را در مرتبه قوه پایین‌تر حسی جاری می‌ساخت و حس او «حس عقلانی»، یعنی آن حس برتر، می‌شد، خودش را در این مرتبه می‌دید و در همین مرتبه، کارهای عقلی مخصوص به خود را انجام می‌داد، هنگامی که فرد به مرتبه شهود قلبی رسید، قوه برتر قلب، خود را در عقل سریان می‌دهد و عقل به نور قلب منور می‌شود؛ یعنی در این صورت، «عقل منور» یا «عقل قلبی» شده، به تبع قلب امور را ادراک می‌کند. به همین دلیل، کسی که امور را از راه شهود قلبی ادراک می‌کند، با عقلش نیز به تبع قلب همان امور را می‌یابد و دیگر تنافی و اختلافی بین یافته‌ها پیدا نمی‌شود. درست است که در مواردی عقل اموری را به تنهایی نمی‌یابد، ولی هنگامی که همان امور را با شهود قلبی یافت، این شهود به عقل کمک می‌کند و عقل نیز بر آن یافته‌های شهودی صحه می‌گذارد و به درستی آن‌ها گواهی می‌دهد، در صورتی که خود عقل فی‌نفسه، آن را نه تنها نمی‌یافت، بلکه یافت آن را مشکل می‌دانست، ولی بعد از یافت شهودی، عقل به تحلیل آن می‌پردازد و حتی معیارهای آن یا مشکلاتش را نیز درک و درباره آن حکم صادر می‌کند. تعبیر استاد یزدان‌پناه در این باره چنین است: «عقل منور عقلی است که با نور کشف نورانی شده است و در پرتو این نور، می‌تواند بسیاری از حقایق پیچیده ماورایی را درک کند. عقل باید کشف‌آلود شود؛ یعنی از کشف مدد گیرد تا نیرومند گردد (یزدان‌پناه، ۱۳۹۹: ۲۴۷).

در این راستا می‌توانیم به چند نمونه از کلمات عرفا و عبارات شیخ اشراق در این مسئله اشاره کنیم.

صائن‌الدین ترکه در تمهید القواعد می‌نویسد:

انا لا نسلمان العقل لایدرك تلك المكاشفات والمدركات التي في الطور الاعلى الذي هو فوق العقل اصلاً، نعم ان من الاشياء الخفية ما لا يصل اليه العقل بذاته، بل انما يصل اليه باستعانة قوة اخرى هي اشرف منه^۲ (ابن‌ترکه، ۱۳۶۰: ۲۴۸).

در واقع، صائن‌الدین می‌گوید اینکه عقل به تنهایی نمی‌فهمد، مهم نیست، مهم این است که عقل

۱. عارفان نیز چنین باوری دارند. از نگاه ایشان، قوه قلبیه قوه برتر است و هنگامی که انسان به مرتبه قلب می‌رسد، عقلش قوه‌ای از قوای قلب و شانی از شئون آن می‌شود.

۲. ما قبول نداریم که عقل این مکاشفات و مدركاتی را که در طور بالاتر (طور کشفی) و فوق عقل قرار دارد، اصلاً درک نمی‌کند. آری، امور پنهانی‌ای وجود دارند که عقل به تنهایی به آن‌ها پی نمی‌برد و برای نیل به آن‌ها، نیازمند کمک قوه دیگری است که از عقل برتر باشد.

به تبع مکاشفات می‌فهمد. اینکه برخی گمان کرده‌اند عقل اصلاً توان درک هیچ امر عمیق شهودی را ندارد، سخن درستی نیست؛ زیرا اگر عقل منور شود، آنگاه می‌فهمد، و عقل با استعانت از قوه قلبی منور می‌شود و به ادراک امور شهودی نائل می‌گردد.

قیصری نیز در شرح خود بر فصوص می‌نویسد: «القلب اذا تنور بالنور الالهی يتنور العقل ايضاً بنوره، و يتبع القلب، لانه قوة من قواه فيدرک الحقایق بالتبعیة ادراكاً مجرداً من التصرف فیها» (قیصری، ۱۳۷۵: ۳۴۸).

شیخ اشراق نیز درباره تبعیت عقل از شهود قلبی می‌نویسد:

واعلم ان ارباب الرياضة اذا حصل لهم العلوم، و فكروا فی معلوماتهم من مسبب الاسباب و ما دونهم من مبدعاته فكراً لطيفاً، و يضعف قواهم بتقليل الغذاء، فيوافق فكرهم بالقلب ۲ (سهروردی، ۱۳۷۵: ۲۷۱).

در واقع، بیان سهروردی متضمن این است که در دل آن شهود قلبی، عقلی تحلیلی و توصیفی نیز وجود دارد که می‌تواند از یافته‌های شهود قلبی بهره‌گیر و آن را تحلیل و تأیید نماید.

با روشن شدن این مطلب که عقل به تبع ادراک قلبی است که می‌تواند ارتقا یافته، به تصویری روشن از مسئله دست یابد، همچنان یک سؤال پابرجاست و آن این است که در شهود قلبی چه ویژگی‌ای نهفته است که موجب چنین قدرتی در عقل می‌شود؟ آنگاه که عقل در موطن شهود حاضر می‌شود، چه حیثیتی از این فرایند است که موجب ایجاد تصویر صحیح از آن حقیقت می‌شود؟ به عبارتی دیگر، شهود چگونه توجه فاعل شناسا را به زوایای پنهان مسئله معطوف می‌کند؟

۶. ملاک برتری شهود قلبی

مشاهدات قلبی، اعم از مشاهداتی که در خواب یا بیداری مثال متصل یا منفصل رخ می‌دهند، در حال مکاشفه و شهود، علومی حضوری‌اند، اما تفسیرها و تعبیرهایی که با آن‌ها همراه است یا پس از شهود بدان‌ها ضمیمه می‌گردد، حصولی‌اند. با توجه به این ویژگی مشاهده و مکاشفه قلبی، برای یک فیلسوف دو نوع مواجهه با مسئله را می‌توان ترسیم کرد:

الف) گاهی مسئله به صورت علم حصولی صرف، برای فاعل شناسا مطرح می‌شود؛ یعنی شخصی که با مسئله موردنظر مواجه شده است، هیچ درک و دریافت حضوری از آن مطلب علمی ندارد. در

۱. وقتی قلب به نور الهی منور شد، عقل نیز به تبع نور قلب منور می‌شود؛ چون عقل قوه‌ای از قوای قلب است. پس عقل حقایق را به تبع قلب درک می‌کند، بدون آنکه در آن حقایق تصرف نماید.

۲. صاحبان ریاضت آنگاه که علوم را کسب کنند و در معلومات خود از مسبب‌الاسباب (خداوند سبحان) گرفته تا مخلوقات مادون [مانند مُثُل و عقول] تأمل لطیفی کنند، و قوای آن‌ها با کم کردن خوراک ضعیف شود، اندیشه و عقلشان با قلبشان موافق می‌شود.

اینجا خود واقعیت نزد شخص حاضر نیست، بلکه صورتی از آن، نزد وی حاضر است. در این نوع مواجهه، ممکن است نقاط فراوانی، همچون لوازم بعید و لایه‌های پنهان، مورد توجه فیلسوف واقع نشود و در نتیجه تصویری مبهم و تاریک از آن مسئله برایش شکل بگیرد. اساساً چون او واقع را از مجرای مفهوم می‌نگرد، نمی‌تواند توجه صحیح و کاملی در پی داشته باشد.

ب) گاهی مسئله مسبق به شهود و کشف (علم حضوری) است. در این صورت، چون خود واقع و نه صورت آن، نزد شخص حاضر بوده و او گونه‌ای اشراف وجودی بر معلوم خود داشته است، دیگر نقاط ابهام و پنهانی در تصویر آن نخواهد داشت. به عبارتی دیگر، چون شخص، نوعی وحدت و اتصال با آن واقعیت علمی داشته، توانسته است در حین این ارتباط خاص، زوایا و لوازم و لایه‌های پنهانی بیشتری از مسئله را دریابد.

در واقع شکل‌گیری و پیدا شدن تصویر صحیح از مسئله به واسطه شهود قلبی مرهون دو چیز است:
الف) حضور عقل در صحنه دریافت قلبی؛

ب) دریافتی که جنسش از نوع علم حضوری است و در آن نوعی اتصال و وحدت میان عالم و معلوم برقرار است و واسطه‌ای به نام مفهوم در میان نیست. با به میان آمدن شهود و علم حضوری، عقل را باید ارتقایافته بدانیم؛ یعنی این عقل بالاتر و کامل‌تر از مرتبه عقل حاضر در علم حصولی است. عقل با این ارتقای مرتبه می‌تواند به باطنی‌ترین لایه‌ها و دورترین لوازم مشهود خود توجه کند و آن هنگام که در مرتبه پایین‌تر حاضر می‌شود، تصویر کامل‌تر را ارائه دهد. البته باید این نکته را نیز متذکر شد که همان‌طور که مشاهده یک حقیقت، موجب به دست آمدن تصویر صحیحی از آن می‌شود، ممکن است تصویر فیلسوف از یک مسئله علمی قبل از مشاهده، در تفسیر او از آن مشاهده و کشف قلبی اثر بگذارد و موجب برداشت غلط او از آن حقیقت مشهود گردد. پیداست که تبیین و تفصیل این اجمال، به بررسی بیشتری نیاز دارد.

۷. نتیجه

انسان برای رسیدن به حقیقت، باید با قوای ادراکی همچون عقل به مصاف آن برود و عقل قوه‌ای است که واقعیات را از مجرای اندیشه می‌نگرد؛ لذا اهمیت دستیابی به تصویر صحیح از مسئله، از خود استدلال کمتر نیست. شهود از جمله اموری است که رسیدن به تصور صحیح از مسئله را برای فاعل شناسا ممکن می‌سازد.

با تبیین ماهیت شهود قلبی روشن شد که در ورای قوه عقل، قوه دیگری به نام قلب وجود دارد که در آن، حقایق به صورت کلی و معقول دریافت نمی‌شوند، بلکه آدمی آن‌ها را با قلب یا جان به‌طور جزئی و

متشخص می‌یابد. شهود قلبی، از عقل و شهود عقلی بالاتر است، همان‌گونه که عقل از حس و خیال فراتر است.

آنچه سخن گفتن از نورانیت عقل را موجه می‌سازد، قاعده صدرایی «النفس فی وحدتها کل القوی» است. به عبارتی دیگر، همان‌گونه که وقتی قوه برتر عقلی خود را در مرتبه قوه پایین‌تر حسی جاری می‌ساخت و حس او «حس عقلانی»، یعنی آن حس برتر، می‌شد، خودش را در این مرتبه می‌دید و در همین مرتبه، کارهای عقلی مخصوص به خود را انجام می‌داد، هنگامی که فرد به مرتبه شهود قلبی رسید، قوه برتر قلب، خود را در عقل سریان می‌دهد و عقل به نور قلب منور می‌شود؛ یعنی در این صورت، «عقل منور» یا «عقل قلبی» شده، به تبع قلب امور را ادراک می‌کند.

نکته اصلی و حلقه میانی بین شهود قلبی و تصویر صحیح از مسئله، همان حضوری بودن و گونه‌ای اتصال داشتن است. اتصال و وحدتی که نوعی اشراف وجودی برای فاعل شناسا به ارمغان می‌آورد و به سبب آن عقل ارتقا می‌یابد و می‌تواند به باطنی‌ترین لایه‌ها و دورترین لوازم مشهود خود توجه کند و آن هنگام که در مرتبه پایین‌تر حاضر می‌شود، تصویر کامل‌تر را ارائه دهد. به عبارتی، نقصان علم حصولی صرف این است که چون فاعل شناسا در این نوع مواجهه با مسئله، واقع را از مجرای مفهوم می‌نگرد، نمی‌تواند توجه صحیح و کاملی در پی داشته باشد.



منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق)، الشفاء (الطبیعیات)، ج ۲، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۲. _____ (۱۴۰۴ق)، الشفاء (المنطق)، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۳. سبزواری، ملا هادی (۱۳۶۹-۱۳۷۹)، شرح المنظومه، ج ۵، تهران: نشر ناب.
۴. سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۲)، شرح حکمة الاشراق (الشهرزوری)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۵. _____ (۱۳۷۵)، رسائل شیخ اشراق، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۶. _____ (۱۳۷۵)، مجموعه مصنفات، ج ۲، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. صائِن‌الدین علی بن ترکه (۱۳۶۰)، تمهید القواعد، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۸. قیصری، داوود (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲)، الکافی، ج ۲، تهران: اسلامیه.
۱۰. مطهری، مرتضی (۱۳۸۵ الف)، توحید، تهران: صدرا.
۱۱. _____ (۱۳۸۵ ب)، مجموعه آثار، ج ۶، تهران: صدرا.
۱۲. ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی (۱۳۸۷)، المظاهر الالهية فی اسرار العلوم الکمالية، تهران: بنیاد حکمت صدرا.
۱۳. _____ (۱۹۸۱م)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۴. _____ (بی تا)، الحاشیة علی الهیة شفاء، قم: بیدار.
۱۵. یزدان‌پناه، سید یدالله (۱۳۹۵)، تأملاتی در فلسفه فلسفه اسلامی، قم: کتاب فردا.
۱۶. _____ (۱۳۹۶)، حکمت اشراق، ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۷. _____ (۱۳۹۹)، مختصات حکمت متعالیه، قم: آل احمد.

